

تأملی بر چیستی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن

روح‌الله چاوشی*

چکیده

یکی از مهم‌ترین ارکان کثرت‌گرایی معرفتی، کثرت‌گرایی در باورهاست. از همین‌رو، وقتی سخن از کثرت‌گرایی معرفتی به میان می‌آید از پرداختن به مسئله کثرت‌گرایی در باورها ناگزیریم. شاید بتوان ادعا کرد، یکی از مهم‌ترین وجوه معقولیت کثرت‌گرایی در باورها، وجود قابلیت تنوع در خود باورهاست. به نظر می‌رسد، تردید و عدم یقین در خصوص برخی باورها، احتمالاً با امکان تنوع در باورها ارتباط دارد. باورهایی که قطعی نیستند و درباره آنها یقین نداریم، می‌توانند باورهای غیریقینی دیگری را در کنار خود تحمل کنند. اما این مسئله باید به نحوی تبیین شود که روی در جانب بی‌سر و سامانی و نسبی‌گرایی افراطی نداشته باشد. می‌توان با تحلیل پدیده باور و چگونگی بروز تنوع در آن، امکانی برای ارزیابی باورها یافت؛ البته نوعی از ارزیابی که ما را به مطلق‌گرایی و انکار تنوع سوق ندهد. با تحلیل پدیده باور در خواهیم یافت که باورکننده، موضوع باور و اظهار باور، سه رکن اصلی این پدیده هستند. با این وصف، می‌توان برای تبیین تنوع‌پذیری در باورها از مبانی نظری مرتبط با هر یک از این سه رکن بهره برد.

کلیدواژه‌ها: کثرت‌گرایی معرفتی، باور، تنوع در باورها، تنوع‌پذیری باورها، مبانی نظری.

* پژوهش‌گر دانشگاه ادیان و مذاهب.

درآمد

کثرت‌گرایی در باورها، یکی از مهم‌ترین ارکان کثرت‌گرایی معرفتی به شمار می‌رود. حتی در صورتی که تعریف معرفت به باور صادق موجه را خالی از اشکال ندانیم، نمی‌توانیم جایگاه مقوله باور در معرفت را نادیده انگاریم. از همین‌رو، وقتی سخن از کثرت‌گرایی معرفتی به میان می‌آید، از پرداختن به مسئله کثرت‌گرایی در باورها به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل در این حوزه ناگزیریم. اما می‌توان موضوع را با دقت بیشتری ملاحظه کرد تا این دقت ما را به ساختار درونی تکثر در باورها رهنمون باشد.

شاید بتوان ادعا کرد یکی از مهم‌ترین وجوه معقولیت (rationality) کثرت‌گرایی در باورها، وجود قابلیت (capability) متنوع بودن در خود باورهاست. به دیگر سخن، اگر بتوان گفت باورها ویژگی‌ای دارند که قابلیت تنوع را در آنها ایجاد می‌کند، این سخن گام بلندی به سوی توجیه عقلانی کثرت‌گرایی در باورها خواهد بود. حال باید دید آنچه قابلیت تنوع در باورها را ایجاد می‌کند چیست و بر اساس کدام مبانی نظری تبیین‌پذیر است.

فرضیه‌ها

به نظر می‌رسد، وقتی ما در خصوص برخی باورها با تردید (doubt) و عدم یقین (uncertainty) مواجه شویم، این مسئله خود حاکی از امری است که احتمالاً با امکان تنوع در باورها ارتباط دارد. باورهایی که قطعی نیستند و درباره آنها یقین نداریم، می‌توانند باورهای غیریقینی دیگری را در کنار خود تحمل کنند. اما این مسئله باید به نحوی تبیین شود که روی در جانب بی‌سر و سامانی (anarchy) و نسبی‌گرایی افراطی نداشته باشد. می‌توان با تحلیل پدیده «باور» و چگونگی بروز تنوع در آن، امکانی نیز برای ارزیابی باورها یافت. البته نوعی از ارزیابی که ما را به مطلق‌گرایی و انکار تنوع سوق ندهد.

با تحلیل پدیده باور در خواهیم یافت که باورکننده، موضوع باور و اظهار باور سه رکن اصلی این پدیده هستند. با این وصف می‌توان برای تبیین تنوع‌پذیری در باورها از مبانی نظری مرتبط با هر یک از این سه رکن بهره برد. با ملاحظه نقش باورکننده، می‌توان در این خصوص رهیافتی معرفت‌شناسانه جست و با در نظر گرفتن نقش موضوع باور و شأن آفاقی آن مبنايي وجودشناسانه

تمایلی بر چستی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن

را پیش روی قرار داد. در نهایت، اگر نقش اظهار باور را مد نظر قرار دهیم، باید امکان‌های زبان‌شناختی را بیازماییم و درصدد تبیین این پدیده با مبانی زبان‌شناختی باشیم.

چیستی تنوع‌پذیری باورها

الف. چیستی باور

در اولین نگاه، باور، حالت موافقت (assent) با یک موضوع است که در شخصی پدید می‌آید. این موضوع، اغلب در قالب گزاره (sentence) یا قضیه (proposition) قرار می‌گیرد. گاه مراد ما از باور، همین جمله یا گزاره‌ای است که حالت موافقت بدان تعلق می‌گیرد. ممکن است باور برای اشاره به حالت ذهنی موافقت با موضوع نیز به کار رود. بسته به اینکه از باور چه معنایی را در نظر داشته باشیم، نوع تحلیل و بررسی درباره آن متفاوت خواهد بود. اما برای روشن شدن معنا و مفهوم هر یک از ارکان این مجموعه، از دقت در جنبه‌های مختلف آن ناگزیریم.

میان معرفت‌شناسان درباره اینکه آیا هر سطحی از موافقت و پذیرش در برابر متعلق این حالت را می‌توان «باور» دانست یا نه، اتفاق نظر وجود ندارد. اما در این باره، که سطح عمیقی از موافقت با موضوع، باور داشتن آن است، اختلاف قابل ملاحظه‌ای به چشم نمی‌خورد. برخی از معرفت‌شناسان قرن بیستم درباره نتایجی که از باور داشتن یک موضوع انتظار می‌رود، مواردی را بیان کرده‌اند که می‌تواند مفهوم باور را برای ما واضح‌تر کند. اگر ما به گزاره‌ای باور داشته باشیم، آنگاه مایلیم آن را تصدیق کنیم و در شرایط مقتضی به مثابه مقدمه‌ای برای استدلال کردن نظری یا عملی آن را به کار گیریم. همچنین، اگر نقیض آن گزاره را دریابیم، متعجب می‌شویم و در نهایت با ملاحظه سایر اهداف، تمایلات و باورهایی که داریم، مایلیم به شیوه‌هایی عمل کنیم که با صدق آن گزاره متناسب باشد (Alston, 1996: 4). با ملاحظه این موارد می‌توانیم تحلیلی دقیق‌تر از حالت موافقتی که به یک موضوع تعلق می‌گیرد به دست آوریم.

اما اگر قصد اعتبارسنجی و تحلیل‌های معناشناسانه از باور را داشته باشیم، موضوع بحث ما گزاره یا قضیه متعلق باور خواهد بود. در این صورت، برخلاف تحلیل‌هایی از قبیل آنچه ذکر شد، موضوع، تحلیل حالت ذهنی و درونی باورکننده نیست، بلکه همان گزاره‌ای است که او بدان باور دارد. وقتی مسئله اعتبارسنجی و ارزیابی مطرح می‌شود، پای دو عنصر صدق (truth) و توجیه (justification) به بحث گشوده خواهد شد. در حقیقت، «باور» تا پیش از آنکه ارزیابی شود،

صرفاً گزاره‌ای بود که مورد موافقت شخصی قرار داشت، اما پس از آزمون صدق و توجیه، وارد عرصه جدیدی می‌شود که آن را «معرفت» (knowledge) می‌خوانیم. باوری را که دست‌کم صادق و موجه باشد،^۱ می‌توان معرفت دانست، اما تا پیش از آن ممکن است به معرفت تبدیل شود یا صرفاً یک گزاره مورد پذیرش باقی بماند.

ب. تنوع در باورها

وقتی ما درباره موضوعی واحد، گزاره‌های متعددی داشته باشیم، که بر یکدیگر قابل تحویل هم نباشند، با تنوع باورها درباره آن موضوع مواجه هستیم. اما این تنوع ممکن است در دو وضعیت متفاوت تصورپذیر باشد. برای مثال، می‌توان دو گروه از باورها را درباره شخصی در نظر گرفت:

گروه الف	گروه ب
حسن فرزند حسین است.	علی قهرمان پرش طول است.
حسن شاعر است.	علی در حادثه‌ای، از گردن قطع نخاع شده است.
حسن نتوانست تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان برد.	علی برای کارهای روزمره‌اش به کمک کسی نیاز ندارد.
حسن به خانواده خود علاقه‌مند است.	علی از شرایطی که دارد راضی و خوشحال است.

در مقایسه میان این دو گروه از باورها، نوعی ناسازواری در گزاره‌های گروه «ب» به نظر می‌رسد که در گروه «الف» این‌گونه نیست. تفاوت میان این دو گروه از باورها، نقطه آغاز بحث در باب تنوع باورهاست. تنوع از نوع گروه «ب»، که مستلزم نوعی ناسازواری است، می‌تواند زمینه ایجاد مسئله‌ای قابل بحث را پدید آورد. در حقیقت، مسئله از جایی آغاز می‌شود که به نحوی پای تناقض در مجموعه باورهای ما درباره موضوعی گشوده شود. در چنین شرایطی احتمال دارد با سه وضعیت روبه‌رو شویم: الف. تناقض قطعی و آشکار؛ یعنی موردی که هم تناقض مسلم باشد و هم تناقض بودن آن آشکار باشد؛ ب. تناقض قطعی ولی پنهان؛ در این موارد گرچه ظاهراً متوجه تناقضی نمی‌شویم اما با تحلیل می‌توان تناقضی مسلم را کشف کرد؛ ج. تناقض‌نمایی (paradox)؛ یعنی تناقضی ظاهری که می‌توان با تحلیل آن را از میان برداشت.

تمایلی بر چسبی تنوع‌پذیری باورها و مابانی نظری آن

به نظر می‌رسد اگر با تناقضی واقعی مواجه باشیم، چاره‌ای جز طرد یکی از دو طرف باقی نمی‌ماند. البته راه دیگر، انکار اصل امتناع تناقض است که این راه نیز خلاف منطوق و عقل سلیم است. در خصوص مواردی که در ظاهر، تناقض به نظر می‌رسند اما می‌توان با تحلیل، به نتیجه‌ای خلاف این تصور اولیه دست یافت نیز شرایط متفاوتی قابل تصور است. احتمال دارد نمونه‌ای تناقض‌نا سازگار بسیار ساده‌ای داشته باشد و به راحتی امکان رفع تناقض‌نمایی در آن میسر شود. اما شاید نمونه مورد نظر تا حدی پیچیده باشد که با دقیق‌ترین تحلیل‌ها نیز هنوز در خصوص متناقض یا متناقض‌نما بودن آن یقین حاصل نشده باشد. به هر روی، اگر ساز و کار نظری منسجم و قابل دفاعی برای رفع احتمال تناقض، در خصوص نمونه‌های متناقض‌نما، در اختیار داشته باشیم، می‌توانیم در مورد هر نوع نمونه‌ای، اعم از ساده یا پیچیده، آن را به کار ببریم. جست‌وجو برای یافتن این ساز و کار نظری را در بحث از قابلیت تنوع در باورها می‌توان پیگیری کرد.

ج. تنوع‌پذیری باورها

دشواری‌های ارزیابی و حکم کردن درباره باورها، زمانی بر ما آشکار می‌شود که با مسئله تردید و فقدان یقین درباره آنها روبه‌رو شویم. وقتی ما یقین خود را در باب باوری از دست بدهیم، در آستانه راهی قرار خواهیم گرفت که ممکن است ما را به شکاکیت (skepticism)، نمی‌دانم‌گویی (agnosticism) و نسبی‌گرایی برساند. حال باید دید چگونه چنین اتفاقی رخ می‌دهد. فرض می‌کنیم با وضعیتی مواجهیم که در خصوص صدق یا کذب باورهایمان درباره موضوع الف، یقین نداریم. در چنین وضعیتی هرچه بیشتر از میزان یقینمان کاسته و بر تردیدمان افزوده شود، به آستانه شکاکیت درباره این موضوع نزدیک‌تر می‌شویم. وقتی به جایی رسیدیم که دیگر حتی توان حکم کردن بر اساس احتمال را نیز نداشتیم و احتمال صدق و کذب گزاره‌ها برای ما مساوی بود، راهی پیش روی خود خواهیم یافت و آن به تعلیق درآوردن حکم (epoche) است. نمی‌دانم‌گویی، ظاهراً شیوه‌ای حکیمانه است و ممکن است در بسیاری موارد، به لحاظ نظری نیز، برایمان مشکلی پدید نیآورد، اما آیا به لحاظ عملی نیز چنین است؟ آیا زیستن بر پایه شکاکیت و نمی‌دانم‌گویی، ممکن و معقول است؟ البته ممکن است در پاره‌ای موارد، که موضوع کاملاً نظری، انتزاعی و دور از ورطه عمل است، بتوان با چنین تدبیری راه پیمود؛ اما ظاهراً زندگی بر این اساس ممکن یا دست‌کم معقول نیست.

حال باید دید با ملاحظه آنچه درباره تنوع در باورها بیان شد، اگر در خصوص باورهایی متنوع، با تردید و شک روبه‌رو شویم، چه شرایطی رقم خواهد خورد؟ از دست رفتن یقین و ایجاد تردید و شک درباره باورهای متنوع، ما را از موضع مطلق‌گرایی خارج می‌کند و عدول از مطلق‌گرایی، خواه ناخواه به شکلی از نسبی‌گرایی خواهد انجامید. در حقیقت، نسبی‌گرایی در باورها حاصل تردید در ارزیابی باورهای متنوع است؛ باورهایی که دیگر نمی‌توانیم درباره آنها از موضعی مطلق‌گرایانه حکم کنیم.

نسبی‌گرایی، راهی برای خروج از بن‌بست در خصوص باورهای متنوعی است که با یکدیگر ناسازگار یا به تعبیری متناقض‌اند. نسبی‌گرا با یافتن دست‌کم یک عامل متغیر یا پویا در فرآیند باور، تنوع را بدان نسبت می‌دهد و با این تدبیر وحدتهایی را که برای تحقق تناقض میان دو باور لازم است، از میان برمی‌دارد. حال این متغیر ممکن است در موضوع باور، شخص باورکننده یا عبارت اظهارکننده باور باشد.

مسئله مهم درباره نسبی‌گرایی، ساز و کاری است که نسبت و تنوع بر اساس آن تبیین می‌شود. اگر این ساز و کار وجود نداشته باشد یا ضعیف باشد، نسبی‌گرایی به نوعی بی‌سر و سامانی منجر می‌شود، که در نهایت، امکان ارزیابی و حکم کردن را از ما خواهد گرفت. این بی‌سر و سامانی به لحاظ عملی، روی دیگر سکه شکاکیت و نمی‌دانم‌گویی است. گرچه نسبی‌گرایی به معنای صرف‌نظر کردن از اطلاق است و در حقیقت ریشه در تردید دارد، اما به معنای از دست دادن هر نوع ارزیابی نیست؛ حتی بدون یقین نیز هنوز باید بتوانیم برای باورهایمان چارچوبی تعریف کنیم تا بر اساس آن، برخی باورها را به برخی دیگر به نحو معقولی ترجیح دهیم و مجموعه باورهای مرجحمان دامنه‌ای بی‌پایان نداشته باشد. گرچه ممکن است این چارچوب، نادقیق، خطاپذیر و اصلاح‌پذیر باشد اما وجودش ما را از گرفتار شدن در دام بی‌سر و سامانی نجات می‌دهد.

مبانی نظری تنوع‌پذیری باورها

التزام به تنوع‌پذیری باورها ابعاد گوناگونی دارد، که شناخت و تحلیل همه آنها در نگاه نخست میسر نیست. گاه ممکن است اصول و مبانی این دیدگاه پذیرفته نشود، اما برخی نتایج و پیامدهای آن مطلوب واقع شود.^۲ یا بالعکس، اصول و مبانی پذیرفته شود اما از لوازم و نتایج آن روی برتابیده شود.^۳ آنچه می‌تواند ما را یاری کند تا بدانیم چگونه می‌توان به نحوی معقول این

تأمل بر چسبی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن

دیدگاه را پذیرفت یا نپذیرفت، شناخت مبانی نظری آن و چگونگی ارتباط این مبانی با نتایجی است که در پی خواهد داشت. برای این منظور، باید ساز و کارهایی را که تنوع‌پذیری باورها بر اساس آن استوار می‌شود و معقول می‌نماید، آشکار کنیم. سپس، نتایج و پیامدهایی را که بر این ساز و کارها مترتب می‌شود، دریابیم.

پیش‌تر اشاره شد، بنا بر موضع نسبی‌گرایی، باید با یافتن عاملی متغیر در فرآیند باور، تنوع‌پذیری باورها را تبیین کرد. ممکن است این متغیر، موضوع باور، شخص باورکننده یا آنچه به عنوان باور اظهار می‌شود، باشد. شاید هم بتوان وضعیتی مرکب از متغیرها را در دو یا سه ساحت یادشده در نظر آورد. به هر حال، برای اینکه بتوانیم تحلیلی دقیق و معقول از چگونگی تأثیر هر یک از این موارد، به مثابه متغیر در فرآیند باور به دست آوریم، باید روش‌هایی درخور برای هر مورد به کار ببندیم.

الف. تنوع‌پذیری بر اساس پویایی موضوع باور

وقتی ما گزاره‌ای را باور داریم، این گزاره اغلب در بردارنده حکمی است که درباره یک موضوع (object) می‌کنیم. اگر بتوانیم نشان دهیم که نحوی از تکرر، در «موضوع» چند گزاره متناقض راه دارد، توانسته‌ایم تناقض را به شیوه‌ای از میان برداشتن وحدت در موضوع رفع کنیم. چنین تلاش‌هایی اغلب با شیوه‌های وجودشناسانه انجام می‌شود. تصویری که ویلیام چیتیک از دیدگاه ابن‌عربی در باب دلیل وجود اختلاف در ادیان و مذاهب ارائه کرده است، نمونه‌ای منسجم از این قبیل تلاش‌هاست (Chittick, 1994: 137-160). در نظام وجودشناختی ابن‌عربی، نوعی تکرر در حقیقت یا وجود، که موضوع بسیاری از احکام مابعدالطبیعی است، تبیین شده است؛ این تبیین به مسئله اعیان ثابته و تنوع آنها، که منجر به ظهور تنوع در تجلیات حق می‌شود، متکی است. اما نکته مهم درباره چنین روش‌هایی این است که، برای بهره‌مندی از آنها باید «امکان وجودشناسی» را از پیش پذیرفته باشیم. حتی در برخی موارد، مانند نمونه ابن‌عربی، ناگزیریم به پذیرش نظام‌های سنگین مابعدالطبیعی - که پشتوانه عقایدشان را تشکیل می‌دهد - تن دهیم.

ب. تنوع‌پذیری بر اساس پویایی باورکننده

تأمل بر نقش عامل انسانی در فرآیند باور، باب مبسوطی در خصوص ساز و کارهای تبیین تنوع‌پذیری باورها می‌گشاید. برای ارزیابی و اعتبارسنجی باورهای انسان، که از آن با عنوان

«صدق» یا به تعبیر دقیق‌تر «حقیقی بودن»^۴ یاد می‌شود، وضعیت (situation) انسان و کارکرد باورها در ساختار وجودی او اهمیت فراوانی دارد. در ماجرای شناخت، با اینکه حتی در باستانی‌ترین بارقه‌های اندیشه بشری نیز توجه به نقش انسان، به مثابه فاعل شناسنده (subject)، دیده می‌شود، اما انتشار ماحصل تلاش کانت برای زیر سؤال بردن امکان وجودشناسی، در ۱۷۸۷م.^۵ دقت‌های فلسفی پس از او را به شدت به «فاعل شناسنده» معطوف کرد. کانت معتقد بود مادامی که از دریچه مقولات فاهمه با جهان ارتباط برقرار می‌کنیم، نمی‌توانیم ادعایی قطعی در خصوص نسبت معرفت‌مان با واقعیت داشته باشیم. اندیشه کانتی هزینه گزافی برای اغلب انواع واقع‌گرایی و گونه‌های مختلف نظریه مطابقت (correspondence theory) در معرفت‌شناسی داشت. یکی از نتایج عقب‌نشینی از واقع‌گرایی و نظریه‌های مطابقت، روی آوردن به دیدگاه‌هایی در معرفت‌شناسی بود، که با تکثر و تنوع باورها در عرض یکدیگر هم‌سویی بیشتری داشتند.

در دو قرن اخیر، گرچه التفات به محدودیت‌های انسان در زمینه شناخت، بیش از هر زمان دیگری فضای فلسفی مغرب‌زمین را فرا گرفته، اما این گرایش از دیرباز، از زمان سقراط و نمی‌دانم‌گویی حکیمان‌اش، در ذهن و ضمیر آدمی وجود داشته است. چنین گرایش‌هایی در میان اندیشمندان و فرزانه‌گانی که شیوه‌ای عرفانی داشته‌اند، بیشتر به چشم می‌خورد. در سنت‌های عرفانی مسلمانان نیز می‌توان نمونه‌هایی مهم از این دست نظریه‌ها را یافت.

مولوی، در داستان «اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل»، ماجرای انسان‌هایی را به تصویر کشیده است که در وضعیتی خاص با پیلی مواجه شده‌اند و هر یک درباره پیل، باوری پیدا کرده‌اند که با باورهای دیگران مغایر است. اما او معتقد است آنها، با ملاحظه وضعیتی که در آن به سر می‌برند (تاریکی)، درباره باورهایشان مُحِق هستند (مولوی، ۱۳۸۲: دفتر سوم، بیت ۱۲۵۹ به بعد). او در این داستان از محدودیت‌های شناخت آدمی سخن به میان آورده، اما به این موضوع بسنده نکرده، در داستان «موسی و شبان»، با تکیه بر کارکرد باورها، مسئله را از منظری دیگر کاویده است. آنچه باعث می‌شود شبان در باورداشتن به تجسیم خدا مُحِق باشد، تنها کارکردی است که این باور در ساختار وجودی او دارد (مولوی، ۱۳۸۲: ۲۵۰). در چنین پرداختی، علاوه بر اینکه مسئله مطابقت و واقع‌نمایی باورها به کلی زیر سؤال نمی‌رود، با ملاحظه نوعی ملاک عمل‌گرایانه، راهی دیگرگون نیز برای ارزیابی باورها معرفی می‌شود.

تأمل بر چستی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن

نظریه عمل‌گرایانه صدق (pragmatic theory of truth)، که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، فیلسوفان عمل‌گرای آمریکایی، چارلز پرس، ویلیام جیمز و جان دیویی مطرح کردند نیز، از جهاتی با آنچه مولوی مطرح کرده، مشابه است. لبّ ادعای این فیلسوفان این بود که ارزش یک باور را، مفید بودن آن در عمل تعیین می‌کند (Hack, 2010: 599). به نظر می‌رسد آنچه موجب مناقشه میان جیمز و کلیفورد در بحث اخلاق باور (the ethics of belief) شده است نیز همین ملاحظه عمل‌گرایانه باشد. کلیفورد تأکید بسیاری بر نقش شواهد (evidences) در پدید آمدن باورها داشت و معتقد بود بدون وجود شواهد کافی نباید از تردیدها چشم پوشید و به باوری تن داد. او چنین کاری را از نظر اخلاقی نادرست می‌دانست (Clifford, 1877). اما جیمز معتقد بود، ماهیت بشر این‌گونه خشک و ضابطه‌مند نیست؛ امور دیگری جز شواهد نیز در پدید آمدن باورها در انسان دخیل‌اند و دخالت این امور نادرست نیست (James, 1896: 11). او در نظام فکری خود بر مسئله کاربرد و بهره‌مندی عملی از باورها تأکید بسیار داشت و از این جهت با کلیفورد هم‌سو نبود.

در دیدگاهی مانند دیدگاه عمل‌گرایانه صدق، به وضعیتی که باورکننده در آن قرار دارد توجه می‌شود. مسلماً انسان در طول زندگی وضعیت‌های گوناگونی را تجربه می‌کند و از سویی دیگر، انسان‌های مختلف نیز وضعیت‌هایی متفاوت با یکدیگر دارند. تنوعی که به لحاظ وضعیت‌ها و موقعیت‌های متفاوت بر باورکننده مترتب می‌شود، می‌تواند مبنایی برای رفع تناقض و تبیین تنوع‌پذیری باورها قرار گیرد. چنین مبنایی، به خصوص در اندیشه‌های عرفانی که بیشتر صبغه عملی دارند و انسان را به مثابه سالکی که در راه سلوک به پیش می‌رود ملاحظه می‌کنند، بیشتر مورد توجه و التفات قرار می‌گیرد.

ج. تنوع‌پذیری باورها بر اساس پویایی اظهار باور

مسلماً تلاش برای اظهار باورها، پای زبان و ملاحظات زبان‌شناختی را به بحث باز می‌کند؛ هرچند برخی فیلسوفان مانند گادامر معتقدند حتی در مرحله پیش از اظهار و در لحظه تولد اندیشه نیز ما با زبان سر و کار داریم و در حقیقت ما "با" زبان و "در" زبان می‌اندیشیم. گذشته از این اختلاف‌نظر بنیادین، بحث و بررسی ما صرفاً به باورهایی معطوف می‌شود که توفیق اظهار یافته باشند و باورهای اظهارنشده خارج از محدوده بحث قرار می‌گیرند. ناگزیر، بدون در نظر داشتن ملاحظات زبان‌شناختی، نمی‌توان سخنی درباره باورها گفت.

مسئله نسبت باورها با آنچه در زبان اظهار می‌شود، نقش ملاحظات زبان‌شناختی را در تبیین تنوع‌پذیری باورها آشکار می‌کند. برای دریافتن ابعاد مختلف این مناسبات و ملاحظات میان زبان و باورها، می‌توان پرسش‌هایی را در نظر آورد؛ پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا همه باورها بیان‌پذیرند یا ممکن است برخی را نتوان اظهار کرد. آیا همه باورهایی که اظهار می‌شوند، به نحو واضح و متمایز بیان می‌شوند یا وضوح و تمایز در همه موارد، آرمانی دست‌نیافتنی است؟ آیا برای اظهار هر باوری صرفاً یک صورت زبانی، قابل تصور است یا ممکن است باوری واحد با صورت‌های متعدد، اظهار شود؟ یا نقطه عکس آن، هر تعبیری تنها می‌تواند حاکی از یک باور باشد یا ممکن است چند باور در قالب یک تعبیر اظهار شوند؟ تأمل درباره این قبیل پرسش‌ها و یافتن پاسخ‌هایی درخور آنها می‌تواند تبیین تنوع‌پذیری باورها را از منظری دیگر رقم زند.

نخستین گام برای دستیابی به نظریه‌ای زبانی، که بتوان بر اساس آن تنوع‌پذیری باورها را تبیین کرد، عدول کردن از دیدگاه‌هایی است که مطلق‌گرا هستند و بر وضوح و تمایز در همه موارد کاربرد زبان پای می‌فشارند؛ نظریاتی مانند پوزیتیویسم منطقی یا نظریه تصویری معنا (picture theory of meaning)؛ که ویتگنشتاین در دوره نخست اندیشه‌اش از آن دفاع می‌کرد (Harre & Krausz, 1996: 37). در این قبیل نظریه‌ها، واحدهای زبانی با باورهایی که آنها را اظهار می‌کنند، ارتباطی متناظر دارند؛ یعنی هر تعبیر صرفاً می‌تواند به یک باور، به نحو واضح و متمایز، اشاره کند. در غیر این صورت، اشکالی در کاربرد زبان پدید آمده که باید اصلاح شود. با اندکی اغماض، چنین ادعایی درباره عکس این رابطه نیز مطرح می‌شود؛ یعنی هر باور فقط با یک تعبیر به نحو واضح و متمایز بیان‌پذیر است. در عوض هر نظریه‌ای که این اطلاق را از میان بردارد و بر پویایی و نسبی بودن معنای واحدهای زبانی تأکید کند، می‌تواند زمینه‌ای برای تنوع‌پذیری باورها بگشاید. این قبیل دیدگاه‌ها، اغلب نحوه کار کردن زبان را بر اساس نوعی نسبت تبیین می‌کنند. بارقه‌های این قبیل اندیشه‌ها را می‌توان در نظریه‌های مربوط به کاربرد مجازی (metaphoric) زبان از دوران باستان ملاحظه کرد. در سال‌های اخیر نیز این‌گونه ملاحظات، نظریه‌هایی تأثیرگذار در عرصه فلسفه زبان پدید آورده است. برای مثال می‌توان به نظریه کاربردی معنا (practical theory of meaning) اشاره کرد، که ویتگنشتاین در دوره دوم اندیشه‌اش مطرح کرد. بر اساس آن، معنای واحدهای زبانی را کاربرد آنها تعیین می‌کند و بسته به اینکه واحد زبانی در چه سیاقی به کار رود، معنای آن متفاوت خواهد بود. او معتقد بود، ما با زبان فعالیت‌های مختلفی انجام می‌دهیم؛ مثلاً صدا کردن، توضیح دادن، پرسش کردن و ... که

تأمل بر چستی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن

این فعالیت‌های مختلف بازی‌های زبانی هستند. در اینجا اصطلاح «بازی زبانی» به معنای برجسته کردن این واقعیت است که سخن گفتن با زبان بخشی از یک فعالیت یا صورت زندگی است.

تعدد بازی‌های زبانی را در نمونه‌های زیر و دیگر نمونه‌ها مرور کنید:

دستور دادن و اطاعت کردن از آنها ...

گزارش کردن یک رخداد ...

حدس زدن پاسخ معماها و ... (Wittgenstein, 1953: 23).

با ملاحظه این بازی‌های زبانی، می‌توان دریافت میان آنها شباهتی وجود دارد؛ شباهتی از جنس شباهت میان اعضای خانواده‌ای که ممکن است در چشم، حالت صورت، راه رفتن و ... به هم شبیه باشند. چیزی که باعث می‌شود ما به همه بازی‌های زبانی، عنوانی واحد اطلاق کنیم، ساختاری مشخص و منقح نیست، بلکه همین شباهت‌های خانوادگی است. در نهایت، زبان مجموعه‌ای از بازی‌ها است؛ «بازی‌هایی از یک خانواده» (Wittgenstein, 1953: 67). این‌گونه صرف نظر کردن ویتگنشتاین از ضوابط و ساختارهای محکم و مطلق در باب زبان و معناشناسی، مبنای شکل‌گیری نوعی نسبی‌گرایی زبانی قرار گرفت (Harre & Krausz, 1996: 63-64).

صراحت و دقتی که در مطالعات زبان‌شناختی فیلسوفانی مانند ویتگنشتاین دیده می‌شود، حاصل التفات بیش از حدی است که در فلسفه قرن بیستم به مباحث زبانی شده است. در اندیشه فیلسوفانی مانند ویتگنشتاین، مسئله زبان اصلی‌ترین، مهم‌ترین و شاید تنها مسئله فلسفه است. اهمیتی که مسئله زبان در فلسفه قرن بیستم پیدا کرده است، در دوره‌های پیشین به مسائلی مانند معرفت‌شناسی یا وجودشناسی اختصاص می‌یافت؛ اما این موضوع به معنای غفلت از مسئله زبان و بی‌توجهی به آن در فلسفه‌های دیگر نیست. نگاه فلسفی به مقوله زبان، تاریخی به قدمت تاریخ فلسفه دارد و بسیاری از دقت‌هایی که امروزه در مباحث زبانی صورت می‌پذیرد ریشه در اندیشه‌های پیشینیان در این خصوص دارد.

د. تنوع‌پذیری باورها بر اساس تلفیقی از عوامل پویا

از آنجایی که در بسیاری موارد، نظریه‌های وجودشناختی، معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، به راحتی نمی‌توان این سه ساحت را بدون ملاحظه تأثیر و تأثری که

میانشان رخ می‌دهد، بررسی کرد. در بحث از مبانی نظری تنوع‌پذیری باورها نیز، نمی‌توان سهم این تأثیر و تأثرها را نادیده انگاشت.

در نظریه‌هایی که تنوع‌پذیری باورها بر اساس تنوع وجودی تبیین می‌شود، این امکان وجود دارد که از تنوع وجودی تا تنوع معرفتی و از تنوع معرفتی نیز تا تنوع زبانی، راهی گشوده شود. اندیشه ابن عربی، نمونه مشخصی از این نوع ترکیب به شمار می‌رود. ساختار کتاب *فصوص‌الحکم* آشکارا بیانگر این موضوع است. ابن عربی، علاوه بر اینکه از مسئله اعیان ثابت برای تبیین کثرت در سراسر هستی بهره جسته، به طور خاص، کثرت در انسان‌ها را، به مثابه فاعل‌های شناسنده و ساختارهای معرفتی ایشان تبیین کرده است. گرچه او تلقی خاصی از زبان دارد و زبان‌شناسی او با وجودشناسی‌اش به نحو پیچیده‌ای درهم تنیده است، اما به هر تقدیر بر تنوع زبانی نیز صحنه گذاشته، در نهایت ترکیبی از هر سه مبنا را برای تبیین تنوع‌پذیری باورها به کار بسته است (Chittick, 1994: 155-160).

ممکن است فارغ از روش‌های وجودشناختی، با ترکیب روش‌های معرفت‌شناسانه و زبان‌شناسانه، نظریه‌ای دیگرگون به دست آید. شاید بتوان ادعا کرد، هرمنوتیک فلسفی گادامر از این قبیل است. گرچه او در مهم‌ترین اثرش، *حقیقت و روش*، اساساً از بحث کردن در چارچوبی که معرفت‌شناسان تعریف کرده‌اند، روی گردانده است، اما در بحث از مسئله فهم، تقریباً درباره همان چیزی اظهار نظر کرده که مورد نظر معرفت‌شناسان نیز هست. به هر تقدیر، او ادعای عدم قطعیت را درباره ماجرای مطرح کرده، که مرکب از ساحت زبان (آنچه اظهار می‌شود) و ساحت فهم (ساحت فاعل شناسنده) است. بحث کردن درباره محل امتزاج ساحت شناسنده انسان و ساحت زبان، شیوه‌ای می‌طلبد که از عهده تبیین هر دو ساحت برآید. او با بهره‌گیری از نظریه امتزاج افق‌ها (the fusion of horizons)، ادعای عدم قطعیت را در محل مواجهه این دو ساحت مطرح کرده است. بر پایه نظریه او، که در عین حال روی در جانب زبان و فاعل شناسنده دارد، می‌توان تنوع‌پذیری باورها را به گونه‌ای دیگر تبیین کرد.

نتیجه

وقتی با دو یا چند باور متناقض مواجه می‌شویم، که نمی‌توانیم به نفع هیچ یک از آنها حکم کنیم و درباره آنها تردید و شک داریم، دو راه پیش روی ماست؛ یکی اینکه به تعلیق حکم و نمی‌دانم‌گویی تن دهیم و دیگر اینکه تدبیری بیندیشیم تا تناقض را به نحوی از میان برداریم.

مبانی بر چستی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن

راه دوم، راه نسبی‌گرایی است. اگر ما دست‌کم یکی از عواملی که وحدت‌های مورد نیاز برای تحقق تناقض را پدید می‌آورند، نسبی بدانیم، این نسبی بودن و پویایی، تناقض را رفع می‌کند. اما برای آنکه گرفتار بی‌سر و سامانی و نسبی‌گرایی افراطی نشویم، باید به نحوی امکان ارزیابی را از دست ندهیم. مسئله حفظ کردن امکان ارزیابی، لزوم پرداختن به مبانی نظری این بحث را برای ما آشکار می‌کند.

مبانی نظری این بحث را می‌توان با توجه به سه رکن اساسی باور، یعنی موضوع باور، باورکننده و اظهار باور، در سه جهت پی‌گیری کرد. اگر ما موضوع باور را امری پویا و نسبی بدانیم، آنگاه مسئله، دیگر مصداق تناقض نخواهد بود. اما لازمه این امر پذیرفتن پیش‌فرض‌های وجودشناختی است، که شاید بعضی از آنها مئونه بسیار نیز داشته باشند. در صورتی که راه پذیرش نسبییت در باورکننده را بپذیریم، باید در پی نظریه‌هایی باشیم که مانند نظریه عمل‌گرایانه صدق، ملاکی پویا برای صدق یا توجیه باورها ارائه کنند. راه دیگر این است که به نسبییت زبان‌شناختی تکیه و دیدگاهی اتخاذ کنیم که پویایی اظهار باور را در پی داشته باشد؛ مانند دیدگاه ویتگنشتاین در خصوص نظریه کاربردی معنا و بازی‌های زبانی. در نهایت، این امکان نیز وجود دارد که دیدگاهی مرکب از سه شیوه فوق اتخاذ کنیم؛ کاری شبیه نظریه گادامر در حقیقت و روش.

منابع

۱. بلخی (مولوی)، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۲). *مثنوی معنوی*، (بر اساس تصحیح نیکلسون)، تهران: هرمس.
2. and Rationality: Philosophy of Religion Today, , edited by J. Jordan and D. Howard-Snyder (London: Rowman & Littlefield, 1996, 3-27.
3. Chittick, W. C. (1994). *Imaginal Worlds : Ibn Al-àrabi and the Problem of Religious*, New York: State University of New York Press.
4. Clifford, W. K. (1877). "The Ethics of Belief", *Contemporary Review* (29), 289-309.
5. Hack, S. (2010). "Pragmatism", In: J. Dancy, & E. Sosa, *A Companion to Epistemology*, pp. 599-604.
6. Harre, R., & Krausz, M. (1996). *Varieties of Relativism*, Great Britain: Blackwell Publishers.
7. James, W. (1896[1897]). *The Will to Believe*, New York: Cambridge.
8. Pojman, L. P. (2001). *What Can we know?*, second ed., Canada: Wadsworth, a division of Thomson Learning, Inc.
9. Wittgenstein, L. J. (1953). *Philosophical Investigations*, translated by G.E.M. Anscombe, Blackwell (1999).

پی‌نوشت‌ها

۱. تا پیش از مثال‌های نقضی که گتیه در ۱۹۶۳ مطرح کرد، تعریف سه‌بخشی از معرفت، یعنی باور صادق موجه، معتبر بود. اما پس از انتشار مقاله مختصر وی در این خصوص، اختلاف نظر پدید آمد. اما عموم معرفت‌شناسان هنوز معتقدند مؤلفه‌های صدق و توجیه، شروط لازم - هرچند ناکافی - برای تحقق معرفت هستند (Pojman, 2001: 83).
 ۲. برای نمونه‌ای از این دیدگاه می‌توان به انحصارگرایی که به مدارای عملی اعتقاد دارند، اشاره کرد. ایشان تنوع‌پذیری باورها را در ساحت نظر نمی‌پذیرند، اما معتقدند در عمل، باید با کسانی که دیدگاهی مخالف دارند، مدارا کرد. البته اینکه چنین دیدگاهی تا چه حد معقول و قابل دفاع است، قابل بحث است.
 ۳. نمونه این دیدگاه را نیز می‌توان در رفتار حاکمانی ملاحظه کرد که از دیدگاه‌های تنوع‌پذیرانه دفاع می‌کنند اما در عمل حاضر به مدارا با مخالفانشان نیستند؛ البته میزان معقول و قابل دفاع بودن این دیدگاه نیز مناقشه‌پذیر است.
 ۴. کاربرد واژه «صدق» برای ارزیابی باورها در منطق و فلسفه اسلامی، بر اثر غلبه واقع‌گرایی (realism) در این سنت فکری پدید آمده است. حال اگر بخواهیم برای ارزیابی باورها ملاکی جز مطابقت با واقع در نظر آوریم، واژه صدق چندان درخور این معنا نخواهد بود و احتمالاً در برابر واژه "truth" باید از تعبیری مانند «حقیقی بودن» استفاده کنیم.
5. *Kritik der reinen Vernunft [Critique of Pure Reason]* (1787).
6. *wahrheit und methode [Truth and Method]*.